

قاعدهٔ امکان اشرف

قسمت دوم

فضل الله خالقیان

این امر در برهان نقض شده است. زیرا انتفاء معلول اول، امری ممکن است یا اینکه علت آن (انتفاء واجب) محال می باشد. سپس - بزم خود - برهان را بگونه ای تقریر می کند که این اشکال متوجه آن نباشد. به این ترتیب: «آنچه قبل از موجود ممکن، موجود نشده باشد، اشرف از آن (موجود ممکن) نمی باشد.» اگر این قضیه را عکس نقیض کنیم، بدست می آید: «آنچه ممکن اشرف است، قبل از آن (موجود ممکن) بوجود آمده است.» بیان قضیهٔ اول عبارتست از اینکه: اگر آن شیء (که قبل از موجود ممکن، ایجاد نشده است) ممکن اشرف بود، بنابر تقدیر وجودش یا بدون واسطه از ناحیهٔ واجب ایجاد می شود و با توجه به اینکه مفروض ما این بوده است که قبلاً اخس بدون واسطه بوجود آمده است، در اینصورت صدور کثیر از واحد لازم می آید، یا آنکه بواسطه از واجب صادر شود؛ در این حالت، آن واسطه همان ممکن اخس خواهد بود و اخس بودن علت از معلول لازم می آید ایندو لازم چون محالند پس فرض ما مبنی بر اشرفیت ممکن موجود نشده هم، محال است.

پس از این ترمیم و اصلاح، خود دوانی اعتراف می کند که اگر مراد از امتناع ممکن اشرف، چیزی باشد که شامل امتناع بالغیر می شود برهان درست است والا اگر مراد امتناع بالذات باشد برهان تمام نخواهد بود. میرداماد و ملاصدرا، هر دو علاوه بر اینکه اشکال را ناوارد دانسته و بدان پاسخ می دهند، در عین حال، متفقاً راه حل دوانی را ناقص و ناتمام می دانند. میرداماد پس از ارائهٔ راه حل خود بر اشکال، چنین می گوید:

«و اذا تحققت اساس هذا الاصل، انكشف لك انه ليس في نظم هذا البرهان قد ليس خلط الامتناع و

«اشکال بر برهان» یا «شک عویص»

برهان، بشکلی که توسط حکماء و اساطین این علم ارائه شده و در فصل پیشین مورد بررسی قرار گرفت، تمام و درست است. محقق دوانی در شرح خود بر «هیاکل النور» اشکالی را مطرح کرده و درصدد اصلاح برهان برآمده است. میرداماد این اشکال را «شک معضل» و ملاصدرا از آن به «شک عویص» تعبیر کرده است. بنابر اشکال مطروحه در نظم برهان بین امتناع و امکان بالذات و بین امتناع و امکان بالقیاس الی الغیر، خلطی صورت گرفته است زیرا آنچه بالذات ممتنع است می تواند بالقیاس الی الغیر ممکن باشد (نه ممکن بالغیر، زیرا امکان بالغیر نداریم) و نیز ممکن بالذات، جایز است بگونه ای باشد که ممتنع ذاتی، در مقایسه با آن (نه بسبب آن) ممکن باشد.^۱ با این توضیحات می توان نتیجه گرفت که وجود جهتی اشرف از آنچه در واجب الوجود است، بالذات امری ممتنع بشمار می رود اما در قیاس به ممکن اشرف که مستدعی آن جهت اشرف است، دیگر امکانش ممتنع نمی باشد و اشکالی بر آن فرض^۲ (صدور ممکن اشرف نه از اخس و نه از واجب جایز نباشد) که منتهی به وجود جهتی اشرف در واجب می شد، بار نمی شود:

«ان علی برهان القاعدة بحثاً قویاً و شکاً عویصاً و هو ان فی نظم البرهان خلطاً بین الامتناع و الامکان بالذات، و بین الامتناع و الامکان بالقیاس الی الغیر فمن الجائز ان یکون ما هو ممتنع بالذات ممکناً بالقیاس الی الغیر لا بالغیر لان الامکان لا یکون بالغیر كما مرّ من الجائز ایضاً کون الممکن بالذات بحيث یکون الممتنع الذاتي ممکناً لا بد بل بالقیاس الیه فجهته اشرف مما علیه واجب الوجود و ان کانت ممتنعة بالذات لا محالة لکن لا یمتنع امکانها بالقیاس الی الممکن الاشرف المستدعی ایاها»^۳

محقق دوانی در شرح «هیاکل»، تسلیم اشکال شده و می گوید: ابطال فرض آخر (شق اخیر) تنها در صورتی تمام است که امکان معلول مستلزم امکان علت باشد و

۱ - چنانکه در ممتنع بالذات، از آنچه جهت که بینشان ارتباطی برقرار نیست، امتناع ذاتی هر یک تصادمی با امکان آن در مقایسه با آن دیگری ندارد. ر.ک: حاشیهٔ سبزواری، ج ۷، ص ۲۵۰.

۲ - مطرح شده در برهان شارح حکمة الاشراف مطابق با نظم طبیعی آن، ص ۱۸ مقاله.

۳ - اسفار، ج ۷، ص ۲۵۰-۲۴۹.

الامكان بالذات بالامتناع والامكان بالقياس الى الغير، بل انّ في مزاج هذا التشكك فساد الخلط بين امتناع استدعاء المعلول امرأ في العلة و بين امتناع حصول استدعاء من العلة. و الخلط بين استدعاء المعلول امرأ هو حاصل بالفعل في العلة، و بين استدعائه امرأ في العلة يمتنع دخوله في الحصول، بل في امكان الحصول اصلاً»^٤

سپس در توضیح فقره بالا می‌گویید: ممتنع است ممکن اشرف، در مرتبه‌ای از شرف و کمال باشد که بسبب آن استدعای جهتی از شرف و کمال را در علت وجود خود بنماید و آن جهت و مافوق آن در قیوم واجب بالذات بطور بالفعل حاصل نباشد. بنابراین، هر مرتبه کمالی را که خصوصیت ممکن اشرف استدعاء می‌کند خودش و مافوق آن تا بینهایت در واجب الوجود بالذات تحقق بالفعل دارد. از اینرو، عقده که مقدمه برهان در شق اخیر است، عبارت از اینست که: ممکن اشرف، امتناع ذاتی دارد از اینکه مستدعی مرتبه‌ای از مجد و شرف در علت باشد که آن مرتبه در علت ممکن اخس (یعنی همان واجب الوجود) موجود نباشد. پس محال است که عدم ممکن اشرف، از ناحیه عدم علتش باشد. زیرا علتی که مورد استدعای اشرف است، بالفعل موجود است.

این شرایط مقدمه برهان است، نه اینکه ممکن اشرف مستدعی علتی امجد و اشرف از واجب بالذات است و چنین علتی امتناع وجود دارد. خلاصه اینکه؛ مأخذ برهان عبارتست از اینکه که نفس استدعاء و مرتبه کمالی که بالفعل در علت حاصل نباشد، ممتنع بالذات است؛ نه اینکه این استدعاء از سوی ممکن اشرف امری ممکن است و لیکن مستدعایش ممتنع الحصول بالذات است. صدرالمتألهین نیز با این عبارات، گفتار محقق دوانی را

***قاعده امکان اشرف اقتضاء می‌کند که اول عقل که تجرد بیشتر و سعه افزوتتر و بالطبع شرافت و کمال بیشتری دارد موجود شده و بسبب آن نفوس تحقق یابند.**

مورد اعتراض قرار می‌دهد:

«و اذا اتضح هذا فقد انكشف انه ليس في صنع البرهان المذكور خلط بين الامكان بالذات والامكان بالقياس الى الغير ولا اشتباه بين الامتناع بالذات والامتناع بالقياس الى الغير هذا، ثم الذي ذكره هذا

المشهور في الفاضل بالتحقيق والتدقيق ليس تصحيح في نفسه والاشكال الذي يرد في المشهور على قولهم: «الممكن لا يستلزم محالاً» بامكان عدم المعلول الاوّل واستلزامه لعدم الواجب لا يدفع بما ذكره، فان الامكان الخاص بالقياس الى الغير انما يتصور بين شيئين لا يكون بينهما علاقة ذاتيه فنسبة ايجاب عليه و معلولية و اما اللذان بينهما هذه العلاقة فللعلة وجوب بالقياس الى معلولها لا احتياجه اليها و للمعلول وجوب بالقياس الى علته لا اقتضاها اياه فالاشكال المشهور غير مندفع بما قرره و لا البرهان المذكور منقح بما صورته»^٥

نکته اینست که اشکال مشهور، به آنصورت که دوانی تقریر کرده قابل دفع نیست زیرا اصولاً ممکن مستلزم محال نمی‌تواند باشد و آنچه که مستلزم محال است، یعنی عدم معلول اول مستلزم عدم واجب تعالی باشد (بنابر آنچه محقق دوانی بیان داشت) خود آن (عدم معلول اول) بنابر مبنای مرحوم صدرالمتألهین فی نفسه امری غیر ممکن است و فی نفسه بسبب غیری که خود محال بالذات است (عدم واجب) امری محال بالغیر می‌باشد.^٦ و نه برهان مذکور به آن شکلی که وی تصویر کرده مخدوش می‌باشد.

توضیح مطلب - آنچه‌آنکه موافق با طریقه صدرالمتألهین و مبنی بر اصالت وجود باشد - عبارتست از اینکه: معلول هر گونه و نحوه‌ای از وجود که مبتنی بر استتباع و وجوب است نمی‌باشد و امکان آنها حال ماهیت است وقتی که فی ذاته اخذ می‌شود و اصولاً هیچ ارتباطی بین علت و ماهیت نه از نظر وجودی و نه از نظر عدمی برقرار نمی‌باشد.^٧ بنابراین، امکان ماهیت نمی‌تواند مستلزم وجود و یا عدم علت باشد؛^٨ زیرا اگر امکان بخواهد مستلزم وجود یا عدم علت باشد، در اینصورت - من حیث هی - مرتبط به علت و مجعول به امکان سبب آنست و این مطلب بر اساس اصالت وجود باطل است. اما اگر به وجودی که با ماهیت متحد است بنگریم جز حیثیت وجوب (بسبب واجب بالذات) که همان «وجوب

٤ - قیسات، میرداماد، ص ٣٧٧.

٥ - اسفار، ج ٧، ص ٢٥٣.

٦ - خلاصه اینکه، آنچه محقق دوانی گفته مبنی بر اینکه عدم معلول اول ممکن است ولی عدم علت آن یعنی واجب مستحیل است، مطلبی غیر صواب می‌باشد:

٧ - زیرا بنا بر اصالت وجود، متن واقعیت و حقیقت را وجود تشکیل می‌دهد و ماهیت امری اعتباری و انتزاعی است و به خودی خود هیچ حکمی ندارد.

٨ - ماهیت خود فی حد نفسه حقیقتی ندارد تا چه رسد به امکان که وصف انتزاعی این امر اعتباری است و به طریق اولی نمی‌تواند منشأ اثر و استلزم امری باشد.

تعلقی است، حیثیت دیگری نخواهیم یافت و اصلاً فرض لاوجود در آن محال است چرا که در واقع فرض نقیضین خواهد شد زیرا وجود، موجود فی ذاته است و ممکن، مستلزم محال نتواند شد.

صدرالمتألهین برای دفع اشکال و دفاع از برهان، غیر از بیان فوق، راه دیگری نیز دارد که مشابه با طریقه میرداماد^۹ در پاسخ از اشکال می‌باشد: واجب بالذات برتر و متعالی‌تر از آنست که مرتبه‌ای از کمال و شرف را بتوان تصور کرد و حصول آنرا در واجب تعالی ممتنع دانست، بلکه هر کمال و فضیلتی، و هر حیثیت وجودی و فعلی بنحو اعلی و اشرف در او محقق است. از آنجائیکه واجب الوجود بالذات، واجب الوجود من جمیع الجهات و الحیثیات است و غیر از جهت وجوب بالذات هیچ جهت دیگری در او راه ندارد، هر کمالی که مورد استدعای ممکن بالذات باشد حتماً در او موجود است (یا در آنچه که مستند به اوست)؛ بنابراین ذات احدی او تام و فوق تمام است زیرا او در وراء «مالیتناهی بما لایتناهی» است. لذا متصور نیست که مرتبه‌ای از مراتب مجد و شرف و مرتبه‌ای از مراتب لایتناهی از حیث شدت و عُدّت و مدّت، در ذات بسیط حقه او متحقق نباشد زیرا قبلاً گذشت که جمیع حیثیات وجودی، نسبتش به ذات متعالی او جز بر وجه ضرورت ذاتیه اولیه نمی‌باشد. بر این اساس، فرض ممکنی که واجب تعالی وافی به فیض رسانی او نباشد فرض محال و باطل است.

«سایر براهین» در «اثبات قاعده»

میرداماد رضوان الله علیه، دو برهان دیگر برای اثبات قاعده مطرح کرده است. با ذکر آنها این بخش از مقاله را پایان می‌دهیم. وی تحت عنوان «و میض» براهنی اقامه می‌کند که بعقیده او ساده‌تر و لطیفتر است. این برهان مقدمه‌ای دارد که قبلاً تبیین شده است. براساس این مقدمه، مادامیکه بین دو ذات خاص، مناسبت ذاتی و خصوصیت ارتباطی برقرار نباشد (مناسبت و خصوصیتی که بین سائر اشیاء وجود ندارد) هیچ علاقه علی و معلولی بین آندو پیدا نخواهد شد.^{۱۰} بنابراین اگر معلول ممکنی از باری تعالی صادر شود (بعنوان صادر نخستین) و در عالم امکان و اقلیم ابداع ممکنی اشرف از آن قابل تحقق باشد (که هنوز موجود نشده) در اینصورت لازم می‌آید امر ابداع و ایجاد برخلاف مقتضای مناسبت ذاتی (سنخیت علی و معلولی) جریان یافته باشد و این هم امری باطل است. زیرا یقیناً ممکن اشرف بحسب مرتبه‌اش در شرافت و فضل به مبدأ متعال، نزدیکتر و به او انسب است. لذا، مناسبتی که بین او و باری تعالی

از آنجائیکه واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جمیع الجهات و الحیثیات است و غیر از جهت وجوب بالذات هیچ جهت دیگری در او راه ندارد، هر کمالی که مورد استدعای ممکن بالذات باشد حتماً در آن موجود است.

برقرار است تا مگر او اولی از مناسبتی است که بین این ممکن اخس و واجب تعالی موجود است. پس، لامحاله ابتدا ممکن اشرف و سپس ممکن اخس محقق خواهند شد:

«اذا صدر عن الباریء الواجب بالذات، جلی ذکره، معلول ما ممکن و یسع طباع عالم الامکان و اقلیم الابداع ممکناً بالذات اشرف منه، فیکون ذلک الممكن الاشرف بحسب مرتبته فی الشرف و الفضل، اقرب لامحاله من الباریء الواجب الذات الذی هو المستوی علی عرش اقصی الکمال و المجد، بالنسبة الی هذا الممكن الصادر بالفعل.»

فیکون قد جری امر الابداع و الایجاد علی خلاف ما یقتضیه امر المناسبة الذاتیه و ذلک باطل کما هو المستیین»^{۱۱}

برهان دیگر میرداماد، که مبنایش در کتاب «تقدیسات» پی‌ریزی شده اینگونه است که: اگر ممکنی منتسب به واجب بالذات باشد (خواه بیواسطه یا باواسطه) در اینصورت، آن ممکن در حاق واقع، واجب الوجود (بالغیر) خواهد بود.

و اگر آنرا غیر مستند و منتسب به واجب فرض کنیم لزوماً در حاق واقع ممتنع می‌باشد (امتناع بالغیر). بنابراین اگر ممکن اشرف را مستند به واجب بالذات در نظر بگیریم و این استناد مستلزم استیجاب وجودش نشود، نه واجب تعالی واجب بالذات خواهد بود و نه ممکن اشرف، ممکن بالذات؛ و این نتایج، خلاف فرض است. پس، لزوماً باید از واجب تعالی کسب وجوب کند و چون وجوب وجودش در درجه وجود اخس یا بعد از

۹ - قیسات، ص ۳۷۶-۳۷۵.

۱۰ - قانون سنخیت علی و معلول.

۱۱ - قیسات، ص ۳۷۸.

درجه آن محال است، پس وجوب آن قبل از وجود اخس متعین می‌باشد:

«اذا لم يكن استناد الممكن الاشرف الى الواجب بالذات، مستلزماً لاستيجاب وجوده بالفعل، لم يكن الواجب واجباً بالذات، ولا الممكن ممكناً بالذات. هذا خلف واذ وجوب وجوده عنه، في درجة وجود الاخس او بعد درجته مستحيل بقضاء الفعل و حکم البرهان، فاذن، يتعين وجوب وجوده عنه سبحانه، قبل وجود الاخس عنه فليتشتت»^{۱۲}

با دقت و تأمل در دو برهان اخیر و مقایسه آن با برهان سابق الذکر می‌توان فهمید که در برهان سابق از خود اصل «علیت» و در برهان دوم و سوم از فروعات آن بهره گرفته شده است؛ بدین ترتیب که در برهان دوم از اصل «سنخیت علی و معلولی» و در برهان سوم از اصل «ضرورت یا وجوب علی و معلولی» سود جسته‌اند. بنابراین، می‌توان این سه برهان را بالمآل از سنخ واحد دانست.

اگر چه برهان دوم (اولین برهان از براهین خاصه سید داماد) کلاً طرحی نو دارد و نحوه ورود و خروج آن با برهان اول متفاوت و دارای تنوع است ولی برهان سوم (همین برهان مورد بحث در بالا) قریب المآخذ با برهان نخست است و اگر نحوه ورود آن متفاوت است ولی نحوه خروج در هر دو به یک گونه است.

۴- «کاربرد قاعده امکان اشرف»

یا آثار و فوائد آن

کاربرد اصولی و اساسی قاعده «امکان اشرف» عبارتست از اثبات عقول و نفوس مجرد از ماده و نیز ترتیب ریزش و فیضان هستی (صدر) از مبدأ متعال که در اعلی مرتبه شدت وجود بنحو نامتناهی قرارداد تا ادون مراتب آن، که همان هیولای اولی می‌باشد؛ بکمک همین قاعده مورد اثبات واقع می‌شود؛ چنانکه میرداماد می‌فرماید:

«واذ تمّ میقات البرهان فی تأسیس الاصول و القوانین، فقد جان حین تفریح ما یتفرع علیها من اثبات جواهر عالم القدس، من العقول المفارقة و النفوس المجردة ثم ترتیب مراتب نظام الخیر فی درجات الصدور و الوجود»^{۱۳}

توضیح این مطلب را از اینجا آغاز می‌کنیم که وجود نفس ناطقه یعنی آنچه که از او به «نور اسفهد» تعبیر می‌شود، امری است مبرهن و در جای خود اثبات شده؛ و این در حالی است که نفس گرچه ذاتاً مجرد از ماده است ولی تعلق تدبیری به بدن مادی دارد. بنابراین، وجود عقول یا انوار قاهره - یعنی وجوداتی که تجرد کلی (ذاتی و فعلی) از ماده دارند و نظر به تجردشان اشرف از نفس و

اقرب به مبدأ متعال هستند - امری ثابت و محقق است. زیرا قاعده امکان اشرف اقتضاء می‌کند که اول، عقل که تجرد بیشتر و وسعه افزونتر و بالطبع شرافت و کمال بیشتری دارد موجود شده و بسبب آن نفوس تحقق یابند. حکیم سبزواری این مطلب را در نظم خویش، چنین بیان کرده است:

«و النور الاسفهد اذ یرهن

علیه فالقاهر ایضاً کائن»^{۱۴}

مطلب فوق همانست که برای نخستین بار شیخ اشراق آنرا بعنوان یک فرع از قاعده امکان اشرف استنتاج کرده است:

«و الانوار المجردة المدبرة فی الانسان برهنا

علی وجودها، و النور القاهر اعنی المجرّد بالکلیّة

اشرف من المدبر و ابعده عن علایق الظلمات، فهو

اشرف، فیجب ان یکون وجوده اولاً»^{۱۵}

برهمن اساس و مطابق با اشاره‌ای که ارسطو در کتاب «اسماء و العالم» داشته است، شیخ اشراق معتقد است که امور سماوی و عوالم قدسی چون امور دائمی هستند و میرای از ماده و استعداد می‌باشند و صرف امکان ذاتی آنها برای تحققشان کفایت می‌کند و اصلاً خارج از عالم اتفاقات و تراحمات (عالم ماده و طبیعت) می‌باشند، لذا در اشرف و اکمل مرتبه قابل تصور قرار دارند.

اما در باب اینکه فیض وجود در چه ترتیبی از باری تعالی صادر و نور هستی به چه نحوی از مطلع او ساطع می‌گردد، باز هم بکمک این قاعده می‌توان دریافت: اولین چیزی که از ناحیه مقدس او صادر می‌شود می‌باید اشرف موجودات (پس از واجب تعالی) باشد ولیکن نظر به تأخرش از مبدأ و تعلقش به آن (تعالی و تقدس) خالی از شوب عدم و نقص نمی‌باشد. بنابراین، چنین موجودی (صادر اول) حتماً از جنس عقول خواهد بود نه از جنس نفوس و بطریق اولی از جنس سایر ممکنات مادون نفس نیز نخواهد بود. حکیم بزرگوار، میرداماد، این مطلب را از راه امکان اشرف چنین بیان می‌کند:

«الثانی من سبیل الامکان الاشرف. فقد استبان

انه لا یصح، فی سلسله البدؤ الطولیه، صدور ممکن

فی درجه الأ، و الممكن الاشرف صادر فی درجه

متقدمة. فاذن، یجب ان یکون اقتدس العقول و

افضل الممکنات و اشرف الانوار العقلیه، هو

الصادر الاوّل»^{۱۶}

۱۲- قیسات، ص ۳۷۸.

۱۳- قیسات، میرداماد، ص ۳۸۰.

۱۴- منظومه حکمت، سبزواری.

۱۵- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۱۵۴.

۱۶- قیسات، میرداماد، ص ۳۸۰.

این صادر اول، از جنس عقل و اقدس عقول است و همانست که در لسان حکماء به «عقل اول» از آن یاد می‌شود که کمال مناسبت ذاتی و مناسخت با حضرت واجب را داراست و وجودی بحت و بسیط است که دارای سعه تام می‌باشد، جز اینکه معلق به ذات واجب و مربوط به اوست. لذا اعتبار جهات متعدد در او راه پیدا می‌کند و همین منشأ تحقق کثرت در دار هستی می‌شود.

صدرالمتألهین همین مطلب را با استفاده از امکان اشرف به اینصورت بیان می‌کند که: بدون هیچ شک و شبهه‌ای «عقل»، یعنی همان معنای جنسی که انواع عقول در تحت آن قرار دارند و هر یک از آنها نوع منحصر به فرد است،^{۱۷} اشرف همه ممکنات بوده و خود، فردی از افراد وجود و مرتبه‌ای^{۱۸} از مراتب آنست و چون وجود طبیعت، واحد نوعی‌ای است که البته نوعیت آن به اعتبار عروض کلیت ذهنی بوجود نمی‌باشد^{۱۹}؛ بنابراین موجود اشرف لامحاله امری ممکن (به امکان عام) خواهد بود، یعنی عدمش ضرورتی ندارد. دلیل امکان وجود عقل در این نهفته است که عقل ماهیتاً جوهر مجزود است و جوهر مجزود بعنوان یک طبیعت امری ممکن است زیرا در غیر اینصورت هیچ نوع جوهر مجردی، اعم از اینکه مجزود تام باشد یا ناقص بوجود نمی‌آید و حال آنکه وجود نفس مجزوده امری مبرهن و مقبول می‌باشد. پس وقتی فردی از یک طبیعت موجود باشد دال بر امکان طبیعت و امکان وقوعی افراد دیگری از آن طبیعت می‌باشد. حال که وجود عقل امری ممکن شد، در حاق واقع حصول آن قبل از ممکنات اخس دیگر که در مرتبه‌ای مادون آن قرار دارند واجب می‌باشد و بدین ترتیب، اول موجودی که از او (سبحانه) صادر می‌شود اشرف عقول و اقدس جواهر عقلی می‌باشد.

از متقدمین، شیخ الرئیس نیز به اعتبار همین قاعده در باب ترتیب وجود عقل و نفوس سماوی و اجرام علوی از مبدأ اول، سخن رانده و معتقد است اولین موجود، صادر از ذات باری اعلی و اشرف موجودات می‌باشد و بهمین ترتیب تا اینکه اسطفسات عالم طبیعی تکون یابد. وی در فصلی تحت همین عنوان می‌گوید:

«وقد بان لنا فيما سلف ان العقول المفارقة كثيرة العدد، فليست اذن موجودة معاً عن الاول بل يجب ان يكون اعلاها هو الموجود الاول عنه ثم يتلوها عقل وعقل»
و نیز
«فيلزم دائماً عقل بعد عقل حتى تتكون كرة القمر ثم تتكون الاسطفسات و تنهياً لقبول تأثير واحد بالنوع كثير بالعدد عن العقل الاخير»^{۲۰}

با صرفنظر از تعدادیکه مکتب مشائی ابن‌سینا، با توجه به تعداد افلاک برای عقول بر می‌شمارد و عقل دهم را عقل فعال و مدبّر عالم طبیعت می‌داند، مهم اینست که بین مراتب عقول هر یک که افضل و وجودش اکمل است به واجب تعالی اقرب می‌باشد و کلاً پس از درجه عقول، مرتبه نفوس و درانتهای قوس نزول عناصر و مواد کائنات قرار دارند. و این چیزی جز مفاد قاعده امکان اشرف نمی‌باشد.

۳- از دیگر مواردیکه، قاعده امکان اشرف بکار گرفته شده اثبات «عقول عرضیه» است. این عقول همانست که غالباً «ارباب انواع» و «مثل افلاطونی» نامیده می‌شود. ریشه اعتقاد به عقول عرضیه و زمینه پیدایش این اندیشه برای حکمت اشراقی که مورد اختیار صدرالمتألهین نیز قرار گرفته در اینجا قرار دارد که صدور عقول از ناحیه ذات مبدأ متعال بطور مرتب (الاشرف فالاشرف) باید تا حدی نزول کند که جهات متکثر موجود در آن حد نازل (مثلاً عقل فعال در نزد مشائین) به تعدادی باشد که مکانی با در کثرت موجود در نشأة عالم بعد از عقل (طبیعت) باشد.

این کثرت بر دو وجه قابل تصور است: طولی و عرضی. کثرت طولی همان بود که بحش گذشت. اما کثرت عرضی عبارت از اینست که عقول طولیه منتهی به عقول عرضی می‌شوند، بین این عقول عرضی دیگر رابطه علیت و معلولیت وجود ندارد و بازاء هر نوع مادی یک عقل (مثال) وجود دارد که مدبّر آنست و بسبب این عقول انواع مادی در طبیعت موجود شده و انتظام می‌یابند.

صدرالمتألهین بوجوه مختلفی بر این مطلب استدلال کرده، که یکی از آنها با استفاده از قاعده امکان اشرف می‌باشد.^{۲۱} علامه طباطبائی (ره) در «نهایة استدلال وی را بشکل زیر تقریر و سپس مورد انتقاد قرار می‌دهد:

فاذا وجد ممکن هواخس وجوداً من ممکن آخر
وجب ان يكون الممكن الذي هو اشرف منه موجوداً
قبله، و لاريب ان الانسان الذي هو بالفعل في جميع
الكمالات الانسانية مثلاً اشرف وجوداً من الانسان
المادى الذي هو بالقوه بالنسبة الى اكثر الكمالات
الانسانية فوجود الانسان المادى دليل على وجود
مثاله العقلى قبله و كذلك الافراد المادية لكل نوع

۱۷ - حاشیه مرحوم علامه طباطبائی بر اسفار، ج ۷، ص ۲۶۳.
۱۸ - این مطلب اشاره به شرط مشهور است که قاعده در امور متحدالماهیه النوعیه جاری است، اما در نزد صدرا اتحاد سنخ وجود کفایت می‌کند.

۱۹ - بر خلاف ماهیات که کلیت در ذهن عارض بر آنها و بر مفهومشان می‌شود.

۲۰ - الهیات شفاء، انتشارات ناصر خسرو، همراه با تحقیق و تعلیق دکتر مذکور، ص ۴۰۶ و ۴۱۰.

۲۱ - رجوع شود به اسفار، ج ۲، ص ۵۸ به بعد.

مادی وجودها دلیل علی وجود ربّ نوعها قبلها، و هو فرد من النوع مجرد فی اوّل وجوده له فعلیه فی جمیع کمالات النوع فخرج لسائر الافراد من القوّة الی الفعل مدبرلها»^{۲۲}

*** اعلی مرتبه شدت وجود بنحو نامتناهی قرار دارد تا ادون مراتب آن، که همان هیولای اولی می باشد، بکمک همین قاعده مورد اثبات واقع می شود.**

مستند علامه در نقد این استدلال، این مطلب است که «مجرد صدق مفهوم بر شیئی، دلالت ندارد بر اینکه آن شیء حقیقتاً فردی از آن مفهوم است»، چنانچه هر علت موجوده‌ای واجد تمام کمالات معلول است، کمالاتی که معلول بسبب آنها هویت خاص خودش را داراست و در عین حال چنین نیست که حتماً علت هر چیزی با معلول خودش متحد الماهیه باشد. بعنوان مثال، ذات واجب تعالی علت ایجاد صادر اوّل است و صادر اوّل در زمره عقول قرار دارد و متّصف به صفت امکان و دارای ماهیتی است و حال آنکه ذات واجب را اصلاً ماهیتی نیست و یا عقل اوّل منشأ صدور عقل دوم و نفس فلک اقصی و جرمانیت آنست و حال آنکه هیچ اتحاد ماهوی بین عقل و نفس فلک یا جرم آن وجود ندارد. لیکن آنطور که مشهود است مثال افلاطونی هر نوع مادی، حتماً فردی از همان نوع که تمام کمالات نوع را بطور بالفعل داراست می باشد و بنابر قاعده امکان اشرف، ممکن قبلی اشرف و اکمل از ممکن بعدی است و مقتضای این قاعده هیچ استلزامی نسبت به اتحاد ماهوی اشرف با اخس ندارد. این اشکال بویژه با نظرگاه خاص آخوند که اتحاد ماهوی را شرط نمی داند اوقع است.

اتحاد سطوح و اطراف، بلکه بمعنای اینکه هر مرتبه کمالی از وجود مجاور با مرتبه بعدی خود است و بین آن مرتبه و مرتبه مافوق و مرتبه مادون خالی نیست؛ بگونه‌ای امکان درجه یا درجاتی که هنوز محقق نشده قابل تصور باشد. تعبیر دیگر از این مطلب اینست که در دار هستی طفره وجود ندارد و همانطور که در ازل موجودات عالم امکان از اشرف امور امکانیه (عقل اوّل) شروع و به عالم ماده و هیولانی ختم شد، در سیر صعودی نیز اکوان عنصری بتدریج از حالت جمادی بصورت نباتی، سپس حیوانی و بعد از آن به نفس ناطقه انسانی صعود می کند و پس از آن در سیر الی الله به عالیترین درجات کمال ارتقاء پیدا می کند. در این حرکت تکاملی، همه مراحل و منازل و مراتب وجودی بترتیب از اخس به اشرف سپری می شود و به این ترتیب دو قوس نزول و صعود که ای بسا مفاد «انالله و انا الیه راجعون» باشد، تکمیل می شود.

کاربردهای دیگری هم برای قاعده وجود دارد که جهت پرهیز از اطاله مقال، فقط بذكر عناوین و مصادر آنها بسنده می شود:

صدرالمتألهین امکان اشرف را موروث از ارسطو می داند ولی وضع قاعده امکان اخس را بخود نسبت می دهد: «...والبرهان علیه مستفاد و من قاعده الامکان الاشرف و قاعده اخرى هی قاعده امکان الاخس. اما الاولى فمورثة عن المعلم الاول و اما الثانية فنحن واضعها بعون الله»^{۲۳}

۴- استشهاد به قاعده امکان اشرف در مسئله جواز اجتماع دو میل بسمت جهت واحد (ج ۴/ ص ۸۱)

۵- استشهاد به قاعده امکان اشرف بر وجود طعمها و رائحه‌ها و صوتها در افلاک (ج ۸/ ص ۱۷۷)

۶- استشهاد به قاعده امکان اشرف بر لزوم اتصال معنوی بین مبدأ اوّل و آنچه که علی الفرض اقرب موجودات به او می باشد (ج ۹/ ص ۲۴۵).

تتمه «قاعده امکان اخس»

منظور از مطلب مبرهنه علیه در عبارت فوق همانست که ما در طلّیعه این فصل بمیان آوردیم. بهمین مختصر، توضیح قاعده امکان اخس را ختم می کنیم و به این مطلب می پردازیم که صحت این استناد (وضع قاعده امکان اخس) به مرحوم آخوند تا چه حد است؟ صرفنظر از اینکه زمینه‌های یک اندیشه در اندیشه‌های پیشین موجود است و تاریخ معرفت بشری - من حیث المجموع - حکایت از اتصال کاروان اندیشه می کند و بعنوان مثال اگر

صدرالمتألهین، معتقد است که موجودات طبیعی از نظر فضیلت و شرف متفاوتند و مواد جسمانی آمادگی قبول فیض وجودی را بنحو تدریجی دارا می باشند و بدین ترتیب، یک طبیعت واحد شخصی که رو بسوی کمال دارد و از پایینترین منازل بسمت رفیعترین آنها، بسمت عالم قدس سیرو ترقی می کند، وجود خواهد داشت. وی، فصلی را تحت همین عنوان گشوده است و در آنجا از قاعده امکان اخس سخن بمیان آورده است. از دید وی، حق اینست که دار وجود واحد بوده و عالم بطور کلی، حیوان کبیر واحدی است که ابعاض آن، همه با یکدیگر متصل است. اما، نه بمعنای اتصال مقداری و

۲۲ - نهاییه، ص ۳۱۹-۳۱۸.

۲۳ - اسفار جلد ۵، ص ۳۴۲.

*** شیخ اشراق معتقد است امور سماوی و عوالم قدسی چون امور دائمی هستند و مبرای از ماده و استعداد می‌باشند و صرف امکان ذاتی آنها برای تحققشان کفایت می‌کند و اصلاً خارج از عالم اتفاقات و تزاحمات (عالم ماده و طبیعت) می‌باشند لذا در اشرف و اکمل مرتبه قابل تصور قرار دارند.**

با دقت در عبارات میرداماد، همان مراد و منظور صدرالمتألهین به آدمی منتقل می‌شود. البته نباید از نظر دور داشت که صدرا مطلب را بطور مشیع پخته و پرداخته است و اصولاً از ویژگیهای صدرالمتألهین، همین فشردن مطلب و اخذ نتایج مترتبه و تنقیح و تکمیل آراء پیشینیان است، بی آنکه بخواهیم ذره‌ای از عظمت او در ابتکارات خلاقانه و نوآوریهایش غفلت بورزیم.

حسن اختتام این مقاله را - بعون‌الله تعالی - قطعه شعری^{۲۵} از حکیم معاصر آیه‌الله حسن زاده آملی که ناظر به مطلب فوق و اجمالی از مطالب مقاله است، قرار می‌دهیم:

وجود اندر نزول و در صعودش
بترتیب است در غیب و شهودش
در این معنا چه جای قیل و قال است
که طفره مطلقاً امر محال است
توانی نیز از امکان اشرف
نمائی سیر از اقوی به اضعف
به امکان اخس برعکس بالا
نمائی سیر از اضعف به اقوی
لذا آنرا که بینی در رقیقت
بیابی کاملش را در حقیقت
نظر کن نشأت اینجا چگونه
از آن نشأت همی باشد نمونه
شنو در واقعه از حق تعالی
لقید علمتم النشأة الاولى
اگر عارف بود مرد تمامی
تواند خود بهر حد و مقامی
بباطن بنگر و از صقع ظاهر
ز اول پی برد تا عمق آخر



۲۴ - قیسات، ص ۳۸۹.

۲۵ - شرح منظومه، همراه با تعلیقات آیه‌الله حسن زاده آملی، نشرناپ، ۱۴۱۳ ه.ق. ص ۷۳۱.

بوعلی سینا و شیخ اشراق بوجود نمی‌آمدند، مجالی برای شکوفائی «حکمت متعالیه» بشکل کنونی وجود نمی‌داشت. بنظر می‌رسد محتوی و مفاد قاعده امکان اخس در کلام دیگران نیز قابل ردیابی است و در اینصورت بهتر آنست که صدرالمتألهین را در مقایسه با این قاعده همچون مکتشف بشمار آوریم تا مبتکر و مبدع. شاهد مثال در اینمورد عبارتی است که مرحوم میرداماد تحت عنوان «ومیض» متعرض شده است، وی می‌گوید:

و اذ قد بلغ الفحص البالغ بنا ذروة سنام القوة النظرية، بفضل الله سبحانه، فلنتمم القول في البدو و العود. فليتدبر كيف ابتداء الوجود من محيط الكمال في اقصى القسوى و غاية الغايات متنازلاً من الاشرف فالاشرف، فانهى الى مركز الخسة و النقص في الغاية، ثم عاد من مركز النقص في الغاية، متصاعداً من الأخص فالأخص الى الاشرف فالأشرف فرجع الى محيط المجد الكمال في غاية الغاية فمحيط المجدو الكمال في اقصى الغاية، هو الباري الفعال الواجب بالذات، تعالى عزه و جلاله و هو اول كل شيء و آخره، و مبدا كل وجود و معاده. و مركز النقص في الغاية هو الهيولى الاولى المهمة في حد و وحدتها الشخصية، و هي الحامل للقوة الانفعاليته و القابليته و الاستعدادية و نصف القطر من المحيط الى المركز متنازلاً سلسلة البدو، و النصف الآخر من المركز الى المحيط متصاعداً سلسلة العود»^{۲۴}